



Research Article

A Semantic and Ontological Account of “Existential Loneliness” and Approaches to it by Irvin D. Yalom and Mullā Ṣadrā

Rasoul Hoseinpour Tonekaboni¹

Jahangir Masoodi²

Seyyed Morteza Hosseini Shahrudi³

Received: 08/06/2021

Accepted: 24/08/2021

Abstract

The present article provides a semantic and ontological account of the concern for “existential loneliness” and approaches to it adopted by Irvin Yalom and Mullā Ṣadrā. Yalom holds that humans should handle their existential loneliness in their connectedness to others, whether it is a connection to fellow humans or to a divine entity. In explication of his approach, Yalom says that the most praiseworthy form of connection to others is the one based on “need-free love.” Mullā Ṣadrā believes that all creatures, including humans, are nothing by relational to God’s existence. In this article, we adopt a descriptive-analytic method to study the approaches taken up by Yalom and Mullā Ṣadrā to emancipation from

1. PhD graduated from transcendent wisdom, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran: hoseinpour8@gmail.com.

2. Professor, Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran: ja_masoodi@yahoo.com.

3. Professor, Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran: shahrudi@um.ac.ir.

* Hoseinpour Tonekaboni, R. & Masoodi, J. & Hosseini Shahrudi, S. M. (2022). A Semantic and Ontological Account of “Existential Loneliness” and Approaches to it by Irvin D. Yalom and Mullā Ṣadrā. *Journal of Naqd va Nazar*, 27(107), pp.9-31. Doi: 10.22081/jpt.2021.61119.1846

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

existential loneliness. The Sadraean approach involves two attitudes: (1) the (strict) philosophical attitude based on graded unity of existence and a relational view of beings, and (2) the (more strict) mystical attitude based on the personal unity of being and a view of beings as manifestations. The present research finds that a prime example of “need-free love” is to be found in the Transcendent Philosophy, which Mullā Ṣadrā refers to as the “inherent innate love of beings for God.” We conclude that, given the Sadraean principles about the human existence, existential loneliness is absurd.

Keywords

Existential unity, relation with fellow humans, existential relationality, illuminated relation, need-free love.

مقاله پژوهشی

تبیین معناشناختی و هستی‌شناختی تنهایی وجودی و ارائه رهیافت‌های آن از دیدگاه اروین د. یالوم و ملاصدرا

رسول حسین‌پور تنکابنی^۱ جهانگیر مسعودی^۲ سیدمرتضی حسینی شاهرودی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۲

چکیده

موضوع نوشتار پیش‌رو تبیین معناشناختی و هستی‌شناختی دغدغه تنهایی وجودی و ارائه رهیافت‌های آن از سوی اروین یالوم و ملاصدرا است. یالوم بر این باور است که انسان‌ها می‌باید تنهایی وجودی را در پیوندیافتگی با دیگران مدیریت نمایند؛ حال یا پیوند با هم‌نوع و یا با موجودی الهی. او در تبیین رهیافت خود معتقد است که پسندیده‌ترین شکل پیوند با دیگران می‌باید بر پایه عشق عاری از نیاز باشد. ملاصدرا نیز بر این باور است که تمامی موجودات، از جمله انسان عین‌الربط به وجود پروردگار دانسته می‌شوند. در این مقاله نگارندگان با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی، رهیافت‌های یالوم و ملاصدرا را در رهایی از تنهایی وجودی مطالعه نموده‌اند. در رهیافت صدرایی دو رویکرد ملحوظ بوده است: ۱. رویکرد حکیمانه (دقیق) با محوریت وحدت تشکیکی وجود و رابطانگاری موجودات؛ ۲. رویکرد عارفانه (ادق) با محوریت وحدت شخصیته هستی و نمودانگاری موجودات. یافته پژوهش حاضر این شد که یکی از بهترین مصادیق عشق عاری از نیاز در حکمت متعالیه نهفته است که ملاصدرا از آن با عنوان عشق ذاتی و فطری موجودات به حق تعالی یاد نموده است. نتیجه آن شد که با وجود مبانی صدرایی پیرامون وجود انسان، تنهایی وجودی بی‌معنا است.

کلیدواژه‌ها

تنهایی وجودی، ارتباط با هم‌نوع، عین‌الربطیت وجودی، اضافه اشراقی، عشق عاری از نیاز.

۱. دانش‌آموخته دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. hoseinpour8@gmail.com
۲. استاد گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول) ja_masoodi@yahoo.com
۳. استاد گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. shahrudi@um.ac.ir

* حسین‌پور تنکابنی، رسول؛ مسعودی، جهانگیر و حسینی شاهرودی، سیدمرتضی. (۱۴۰۱). تبیین معناشناختی و هستی‌شناختی تنهایی وجودی و ارائه رهیافت‌های آن از اروین د. یالوم و ملاصدرا. فصلنامه علمی-پژوهشی نقد و نظر، ۲۷(۱۰۷)، صص ۹-۳۱. Doi: 10.22081/jpt.2021.61119.1846



مقدمه

روان‌درمانی هستی‌گرا فرآورده فلسفه آگزیستانسیال و برخاسته از اندیشه‌های هایدیگر، سارتر، کی‌پر کگور، و هوسرل است که هدف اصلی آن آگاهی‌بخشی به انسان نسبت به دغدغه‌های وجودی با گسترده‌نمودن چشم‌اندازهای او به زندگی و جهان هستی است. یکی از این دغدغه‌ها تنهایی وجودی است که در صورت شناخت صحیح از آن، اندوه و اضطراب فراوانی برای شخص حاصل می‌گردد. اروین د. یالوم، روان‌درمانگر معاصر، بر این باور است که این تنهایی لازمه وجود انسان است و هیچ‌گیزی از پذیرش آن در زندگی نیست. بر این اساس ما می‌باید قسمتی از تنهایی وجودی را در خود نگاه داریم و به عبارتی هضمش کنیم، اما برای قسمت دیگر آن می‌توانیم با دیگران رابطه برقرار نماییم. در کنار رابطه با هم‌نوع، یالوم بر این باور است که خداوند موجودی است که برای بسیاری می‌تواند تنهایی وجودی را کاهش دهد. همچنین او بهترین حالت برای رهیافت خود را زمانی می‌داند که با محوریت عشق‌عاری از نیاز صورت گرفته باشد. بدین منظور، او دیدگاه‌هایی از مارتین بوبر، آبراهام مزلو و اریک فروم ارائه می‌کند. براساس دیدگاه بوبر، انسان پیوندی ازلی با پروردگار خویش دارد و پرتویی از او به‌شمار می‌آید. این انگاره تا آن اندازه عمیق و مهم است که یالوم با پذیرش آن حتی دغدغه تنهایی وجودی را بی‌معنا تلقی می‌کند.

در این نوشتار، نگارندگان با الهام از انگاره پیوندداستگی در روان‌درمانی وجودی، آن را گذرگاهی به دیدگاه ملاصدرا دانسته و به ارائه رهیافتی نوین برپایه اندیشه‌های صدرایی پرداخته‌اند. دو رویکرد در منظومه حکمی صدرایی مورد توجه بوده است: ۱. رویکرد دقیق یا حکیمانه؛ ۲. رویکرد ادقّ یا عارفانه. در رویکرد حکیمانه که همان وحدت‌تشکیکی وجود است، نسبت وجودهای امکانی به حق تعالی نسبت عین‌الربط است. اما در رویکرد عارفانه که بر پایه وحدت شخصیه هستی شکل گرفته است، هرآنچه غیر حق است سایه‌ها، نمودها و شئون آن یگانه وجود خوداستوار قلمداد می‌شوند. بر این اساس موجودی چون انسان، ذاتاً و تکویناً عین‌الربط به آفریدگار خویش است. در ادامه، یافته پژوهش خود را براساس گزاره روان‌درمان‌گرایانه عشق



نظر
صدر

سال بیست و هشتم، شماره سوم (پیاپی)، پاییز ۱۴۰۱

عاری از نیاز و مبتنی بر مبانی و آموزه‌های حکمت متعالیه ارائه کرده‌ایم. پرسش‌های بنیادین ما در این نوشتار از این قرار است:

۱. تنهایی وجودی چیست، تا چه اندازه در زندگی انسان قابل درک است و چه پیامدی از درک آن پدیدار می‌شود؟
۲. چه راهکاری در روان‌درمانی وجودی برای رهایی از تنهایی وجودی پیشنهاد شده است؟
۳. رهیافت صدرایی به دغدغه تنهایی چیست و با چه مبنایی پی‌ریزی می‌شود؟

۱. تنهایی وجودی: چیستی و ویژگی‌ها

تنهایی وجودی یکی از دغدغه‌های بنیادین در روان‌درمانی هستی‌گرا است که اگرچه واژه‌ای به‌ظاهر آسان‌فهم و روشن است، اما با کاوش در مقصود فلسفی روان‌شناسان و فیلسوفان اگزیستانس می‌یابیم که اصطلاحی به‌شدت دیرفهم و دیرهمضم است. روان‌درمان‌گران این عرصه به‌منظور تبیین هرچه بهتر تنهایی وجودی، نخست تفاوت آن را با انواع تنهایی مطرح در روان‌درمانی، مشخص و روشن می‌کنند. بر این اساس، ما در زندگی با سه گونه تنهایی روبه‌رو هستیم: ۱. میان‌فردی؛ ۲. درون‌فردی؛ ۳. هستی‌شناختی (وجودی). تنهایی میان‌فردی که معمولاً به شکل بی‌کسی و جداافتادگی به‌وقوع می‌پیوندد، به معنای دورافتادن از دیگران است. عواملی چون انزوای محیطی مکانی، نداشتن مهارت‌های اجتماعی مناسب و سازنده، داشتن تیپ شخصیتی خاص همچون خودشیفتگی و استثمارطلبی که موجب دورشدن شخص از هم‌نوعان می‌شود، از مواردی است که زمینه بروز این تنهایی را فراهم می‌آورد. (این تنهایی به‌شدت با تنهایی وجودی در ارتباط بوده و دارای مرزهای مشترک است). تنهایی درون‌فردی گونه دیگر از تنهایی است که در آن، اجزای وجود یک فرد از وی فاصله گرفته و در اصطلاح فرایند جداسازی رخ می‌دهد. این تنهایی زمانی اتفاق می‌افتد که فرد احساسات و خواسته‌هایش را خفه کند، بایدها و نبایدها را به جای آرزوهایش بپذیرد، به قضاوت خود بی‌اعتماد شود و استعدادهای خود را به فراموشی سپارد (Yalom, 1980, pp. 353- 354).





اما تنهایی ویژه‌ای در زندگی انسان وجود دارد که به هستی او مربوط است و در اصل و اساس او ریشه دارد (ویلاندر برستون، ۱۳۷۸، ص ۲۶۰)؛ تنهایی‌ای که با وجود خُرسندی از روابط با دیگران و به‌رغم خودشناسی و انسجام درونی تمام‌عیار، می‌تواند پابرجا باشد. این تنهایی به معنای اشاره دارد که میان انسان و هر موجودی، دهان گشوده و نمی‌توان بر آن پلی انداخت. این تنهایی زایل‌نشده‌ای است و برخی انسان‌بودن را همان تنهابودن دانسته‌اند. تنهایی هستی‌گرا پدیده‌ایست که میان فرد و دنیا رخ می‌دهد و با دغدغه‌هایی چون مرگ، مسئولیت و آزادی به‌شدت در ارتباط است (Yalom, 1980, p. 355). در این تنهایی، انسان به بی‌تفاوتی گسترده جهان آگاه می‌شود و او که از خود آگاهی برخوردار است، می‌یابد که می‌باید در جهان هستی بی‌پناه بماند.

تنهایی وجودی چند ویژگی را با خود به همراه دارد: نخست اینکه ما تنها به دنیا می‌آییم و در زادروزمان کسی ما را همراهی نمی‌کند. دوم آنکه ما تنها از دنیا می‌رویم و در سفر مرگ هم سفری از جنس خود نداریم. ویژگی سوم نیز این است که ما در گذر زندگی دنیوی کاملاً تنهایییم و اگر اشخاص و اشیایی را به گرد خود می‌آوریم، به‌منظور رهایی از تنهایی میان‌فردی است، نه تنهایی وجودی. پس ما هرگونه زیست کنیم، خواه تنها و خواه در اجتماع، این تنهایی از ما زدودنی نیست؛ بلکه بودن در کنار کسی و چیزی، تنها باعث سرگرمی و فراموشی ما از تنهایی وجودی می‌شود. علت آن است که تنهایی وجودی درون‌زاد و هم‌زاد انسان است. تنهایی وجودی اگرچه یک‌واژه است، اما به شمار وجودهای انسانی، مصداق و ظهور دارد. پس هر فرد انسانی، از آن جهت که وجود دارد، تنهایی وجودی دارد. از این روی است که ما در این مسئله با هم مشترکیم؛ یعنی اگرچه در وجود خود منحصر به فرد و مستقل هستیم، ولی در همین افراد و تنهابودن اشتراک داریم.

به هر روی، تنهایی وجودی می‌باید هر چه زودتر شناخته شود. این تنهایی تا مدت‌ها برای بسیاری قابل فهم و پذیرش نیست؛ زیرا ما معمولاً دل‌مشغول امور زندگی هستیم و کمتر به خویشتن خود توجه می‌کنیم. یک علت دیگر نیز که اهمیت دارد این است که ما از اصل تنهایی هراسان و گریزانیم و حتی حاضر نیستیم در مورد آن چندان فکر کنیم.

چنانچه شخص به خود اجازه تأمل درباره تنهایی وجودی را ندهد، تا مدت‌ها و در دوران سالخوردگی نیز نمی‌تواند این مهم را دریابد. بنابراین فهم تنهایی وجودی مستلزم فراهم‌بودن و فراهم‌نمودن بستر اندیشیدن پیرامون آن است. اگر نیک بنگریم، تنهایی وجودی آغازی تلخ و دردآور دارد، اما فرجام آن پسندیده و رهایی‌دهنده است؛ زیرا دست‌کم انسان را از مواجهه ناگهانی با این مسئله در پایان عمر نجات می‌بخشد. بر این اساس، تأخیر در شناخت تنهایی وجودی پیامدی جز اندوه و اضطراب برای انسان ندارد و حتی توان او را در گزینش راه‌حل مناسب می‌زداید (Yalom, 1980, p. 398).

۲. هستی‌شناسی تنهایی وجودی

به باور یالوم، ما در فرآیند آگاهی از دغدغه تنهایی وجودی دچار یک نوع درماندگی هستیم. این درماندگی پاسخی هیجانی به این دریافت است که ما را به هستی وارد کرده‌اند، بدون آنکه خواسته باشیم و یا بدان راضی بوده باشیم. افکنده‌شدن اصطلاحی است که هایدیگر برای ترسیم این وضعیت پیشنهاد می‌کند؛ حالتی که برنامه‌های ما را برای آنچه می‌خواهیم سرانجام بشویم و بدان برسیم محدود می‌نماید. یالوم نیز از اصطلاح دیگری با نام آشنایی‌زدایی استفاده می‌کند. از نظر او، تنهایی وجودی چنان زیر لایه‌های دست‌ساخت انسان در زندگی پنهان می‌شود که ما فقط دنیایی سرشار از روزمرگی و فعالیت‌های روزمره آن لایه‌ها را مشاهده می‌کنیم. به‌واقع، ما محصور جهان باثباتی از رسوم و پدیده‌های آشنا هستیم و در بستری گرم و نرم از متعلقات (دنیوی) آرامیده‌ایم؛ درحالی‌که جهان سرشار از تنهایی، مدفون و مسکوت مانده‌است و گاه‌وبی‌گاه در لحظاتی کوتاه دهان می‌گشاید و با ما سخن می‌گوید. گاه پرده واقعیت (طبیعت و ظاهر) کنار می‌رود و نگاه گذرای ما بر بساط پنهان در پشت این ظاهر فریبا افکنده می‌شود. دقیقاً در همین لحظات، معانی پدیده‌ها تحریف می‌شود، نمادها فرو می‌پاشند، و لنگر درخانه‌بودن (روزمرگی) از جای کنده می‌شود تا یک آشنایی‌زدایی آنی اتفاق بیفتد.

در تفسیر یالوم از دغدغه تنهایی که با نام آشنایی‌زدایی شناخته شد، در لحظات





پُر شده از دلهره ژرف اگزستانسیال که رابطه انسان با جهان به شدت دگرگون و لغزنده می شود، تجربه تهی بودن، گم گشتگی و محرومیت رخ می نمایاند. هم هنگام، تمامی چیزهایی که تا پیش از این متعلق به خود می دانستیم، رنگ می بازد و تباه می شود و دیگر چیزی برای دستاویزی و رهایی از این دغدغه درون زاد باقی نمی ماند. این فرایند که تصور نیستی موجب بروز ترس می شود، آغازگاه درک تنهایی وجودی است که بسا افراد بسیاری آن را درنیابند و یا حاضر به آگاهی از آن نباشند. از نظر یالوم، یکی از بسترهایی که امکان تجربه و درک تنهایی وجودی را فراهم می آورد، کنار گذاشتن نقش های زندگی است. بیشتر انسان ها از نقش ها و مسئولیت هایی برخوردارند که اگر از آن دوری گزینند، بهتر از هر لحظه می یابند که در وجود خود تنها هستند و آن نقش ها عاریتی بود به منظور هدفی این جهانی تا نیازهای خود را برآورده نمایند (Yalom, 1980, pp. 358-360).

۳. رهیافت اروین یالوم به تنهایی وجودی: پیوندیافتگی

یالوم تنهایی را پدیده ای گریزناپذیر می داند که چون بخشی از هستی انسان است، می باید فقط به گونه ای هضم شود. او از اینکه چگونه انسان می تواند تا حدودی خود را از تنگنای تنهایی وجودی برهاند، بر این باور است که شخص قسمتی از تنهایی را در نهاد خویش نهان می دارد و سرسختانه آن را تاب می آورد، اما قسمت باقی مانده را در پیوندیافتگی با دیگران مدیریت می کند؛ حال یا با هم نوع و یا با موجودی الهی ارتباط برقرار می کند. یالوم در این قسمت تأکید می کند که پشتیبان اصلی در مقابله با تنهایی وجودی، ماهیتی ارتباطی دارد؛ از این رو او روابط میان فردی را در تظاهرات بالینی هستی گرا مورد توجه قرار می دهد (Yalom, 1980, pp. 362-363). اما مشکلی در این رابطه وجود دارد که نام آن آمیختگی تنهایی است. از نظر یالوم، انسان باید بیاموزد که با دیگری ارتباط برقرار کند، ولی:

۱. بی آنکه با بدل شدن به بخشی از او به فکر فرار از تنهایی باشد؛
۲. بی آنکه او را تا سطح ابزاری برای دفاع در برابر تنهایی فرو بکاهد.

در اینجا می‌توان از دو واژهٔ apart (جدا از ...) و a part (بخشی از/ یک بخش از ...) استفاده کرد. مهم‌ترین وظیفهٔ میان‌فردی انسان این است که در یک آن، هم بخشی از یک فرد در یک رابطه و هم جدا از یک فرد در یک رابطه باشد. بر این اساس می‌باید گفت که تنهایی وجودی و تنهایی میان‌فردی ایستگاه‌های فرعی یکدیگر به‌شمار می‌آیند. فرد، نخست می‌باید خود را از دیگری جدا کند تا بتواند با تنهایی روبه‌رو شود. به سخی دیگر، فرد می‌باید تنها باشد تا تنهایی را تجربه کند. ولی سرانجام این رویارویی با تنهایی است که به فرد امکان می‌دهد رابطه‌ای ژرف و پرمعنا با دیگری برقرار نماید. یالوم بر این باور است با اینکه انسان‌ها در هستی خود تنها هستند، اما به علت دارا بودن این صفت مشترک می‌توانند با ایجاد رابطه میان خود و دیگران و پل زنی از وجود خود به دیگری از این مفاک و وحشت‌انگیز به‌نحو گذر نمایند. البته رابطهٔ مدنظرِ یالوم در بهترین شرایط، زمانی به وجود می‌آید که یک شخص به شیوه‌ای به دور از نیاز با دیگری ارتباط برقرار نماید. به سخی دیگر، دوست داشتن دیگری به خاطر او، نه به خاطر خود که اصطلاحاً به آن عشق عاری از نیاز می‌گویند (Yalom, 1980, pp. 362-364 & 397).

۴. رهیافت صدرایی به دغدغهٔ تنهایی: پژوهشی در انگارهٔ پیوندداشتهگی در ادبیات متعالیه

گفته شد که در روان‌درمانی هستی‌گرا، پشتیبان اصلی در برابر تنهایی وجودی ساختاری ارتباطی دارد. این مسئله در حکمت متعالی صدرایی نیز ریشه‌دار است و در ادبیات متعالیه، با عناوینی چون وجود رابط، عین‌الربط و الفقر، هویات و اُنیات تعلقی (و حتی تجلی و تشأن) یاد شده است. این تعبیر خود ملاصدرا است که بن‌مایهٔ ادعای ما را در این قسمت تشکیل می‌دهد: در فلسفهٔ ما، هستی تمامی ممکنات از قبیل [وجود] رابط‌هایی نسبت به وجود حق تعالی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۲۹).

انگارهٔ ربط یا همان پیوندداشتهگی از رکن رکنی چون اصالت وجود تراوش یافته و بر مبنای آن تفسیر و تبیین شده است. بی‌تردید پیوندداشتهگی می‌تواند مبنایی قوی در ارائهٔ راه‌حل برای رهایی از تنهایی وجودی و فروکاهش اندوه و اضطراب برجای مانده از آن به‌شمار آید. در ادبیات صدرایی، ربط/ رابط دو تفسیر را به خود دیده است: تفسیر





نخست براساس نگرش میانی ملاصدرا است که به وحدت تشکیکی هستی و لحاظ وجودهای رابط مشهور است و اصطلاحاً تفسیر حکمی نامیده می‌شود. تفسیر دوم که نگاه ژرفمندانه صدرایی است، گذر از وحدت تشکیکی و ورود به وحدت شخصیّه هستی است که به رویکرد عارفانه معروف شده است. در نگرش میانی، غیر از حق تعالی وجودهایی هستند که رابط نامیده می‌شوند. اما در نگرش نهایی، عنوان وجود دیگر شایسته غیر حق نیست؛ بلکه هر آنچه غیر اوست با عناوینی چون نمود، سایه و بازتاب از آن یاد می‌شود.

آنچه در هر دو تفسیر مشترک به نظر می‌آید، همان وجه پیوندداستگی است که مبنای مقابله با دغدغه تنهایی می‌باشد. بر این اساس، خواه نظام هستی را مشکک بینگاریم و وجودهای ربطی را در آن به‌نظاره بنشینیم و خواه هستی را یگانه و شخصی بدانیم و ظهورات را نمودهای آن وجود یگانه به‌شمار آوریم، وجه پیوندداستگی کاملاً مشهود است؛ چراکه تحقق وجودهای فقری / نمودها به اضافه اشراقیه صورت پذیرفته است. در اضافه اشراقیه دو سو وجود ندارد، بلکه تنها یک سو هست که طرف ساز است و طرفی که به هستی درمی‌آید، چیزی جز ربط و فقر محض به طرف ساز خود ذات اقدس پروردگار محسوب نمی‌شود (لاهیجی، ۱۳۸۶، صص ۱۷۶ و ۳۶۷؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، صص ۷۱-۸۰).

البته یک تفاوت ظریف در تفسیر عرفانی به چشم می‌خورد و آن اوج وابستگی و ربطی است که به سبب برداشته شدن وجود و ذوات امکانی از تجلیات وجودی و به گفته ملاصدرا، لحاظ تعینات مراتب حق اول برای آنها قابل ملاحظه است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۷۱). به‌واقع در رویکرد عرفانی، یگانه وجود خوداستوار، دارای تجلیاتی است که این تجلیات نه عین اویند؛ چراکه دیگر تجلی معناداشت و نه غیر او؛ زیرا اگر می‌بودند حتماً از پیش خود دارای لحاظ استقلالی بودند. پس آنها بازتاب حضرت حق هستند که اسمی از اسماء، صفتی از صفات و کمالی از کمالات او را نمود بخشیده‌اند. این سخن همان مطلبی است که ملاصدرا در آثار خود، آن را جایگزینی تشآن به جای علیت نامیده است. در این رویکرد، آفرینشگر و آفریده، دو هویت جدا از هم دانسته

نمی‌شوند، بلکه هویت واحدی هستند که یکی اصل و حقیقت و دیگری فرع، طور و شأن آن قلمداد می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، صص ۲۹۹-۳۰۰؛ ج ۱، ص ۳۰۰).

اکنون بایسته است به بررسی تحقیقی مستندات صدرایی پیرامون انگاره پیوندداستگی با دو رویکرد حکمی و عرفانی پردازیم. نخست نگرش میانی ملاصدرا را مطالعه می‌نماییم و انگاره یادشده را در متن آن تحلیل می‌کنیم. پس از آن، نگاه ژرف صدرایی را پیش می‌کشیم و رویکرد عرفانی او را ارائه می‌نماییم. لازم است این مطلب را نیز یادآور شویم که در حکمت متعالیه، واژه رابط، هم با پیشوند وجود (و واژه ربط با پسوند وجودی) به کار رفته است و هم بدون آن. این ویژگی برخی عبارات ملاصدرا است. پس نباید انگاره پیوندداستگی را مختص رویکرد میانی وی برشمرد، بلکه رویکرد عرفانی، ربط را در خود به شیوه‌های دقیق‌تر و عمیق‌تر جای داده است.

۱-۴. بررسی مستندات صدرایی پیرامون انگاره پیوندداستگی

۱-۴-۱. براساس دیدگاه میانی و حکیمانه: وجودهای رابط؛ عین الربط به حق

در حکمت متعالیه با اثبات اصالت وجود و مجعولیت آن، تمام حقیقت موجود امکانی در پیوندداستگی با خاستگاه آن - واجب‌الوجود - و نیازمندی‌اش به آن معنا می‌یابد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۷۸). در نگرش میانی صدرایی به هستی، وجود یا خوداستوار و بی‌نیاز است و یا نیازمند و وابسته. وجود وابسته، هیچ قوامی جز به ذات اقدس پروردگار ندارد. به‌واقع، هر موجودی از طریق علل و وسایط خود به حق پیوند دارد؛ پیوندی که به گونه‌ی عین‌الربطیت است و فاعلیت نزدیک خداوند را نیز اثبات می‌نماید:

هستی معلول نسبت به هستی علت خود، رابط و وابسته است. به سخنی دیگر، وجودهای امکانی نسبت به وجود واجب، روابطی هستند که هیچ استقلال از خود نداشته و محاط به اویند. پس تنها یک ذات خوداستوار وجود دارد که این روابط بدان تقوم می‌یابند. در نتیجه هر ذاتی که دارای صفات و افعالی است،





افعال همان ذات مستقل محسوب شده و خداوند فاعل نزدیک هر فعل و فاعلی دانسته می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۳۰۱).

بر این اساس، وجودهای وابسته عین ربط و نیازمندی به حق تعالی هستند، نه آنکه ذاتی باشند که آن ذات وصفی با نام ربط و فقر را بر خود بار نماید (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۴۶۱؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۳۰؛ ج ۶، ص ۱۵). به‌واقع در نظام ربط وجودی، برای هر آنچه غیر حق است، هستی فقیرانه در نظر گرفته می‌شود. مراتب فروتر هستی، متقوم به مرتبه فراتر از خود هستند و مراتب فراتر نیز اگرچه قوام‌بخش شناخته می‌شوند، اما آن‌ها نیز از هستی فقیرانه برخوردارند. پس جملگی نسبت به حق تعالی در یک چیز مشترکند: هستی‌هایی که به‌تمامه ربط و فقرند. در چنین رویکردی، وجود و هویت هر موجودی همان پیوندداستگی با حق تعالی است و موجودی چون انسان جز این، حقیقت و هویتی ندارد. بر این اساس، عقل حکم می‌کند که گفته شود: هستی هر موجود و یا حتی ادراک هر موجودی، گویی لحاظ آن موجود در پیوندداستگی با ذات پروردگار است و نه چیز دیگر. در نتیجه اگر موجودی چون انسان، به خود و یا هر موجود (ممکن) دیگری توجه نماید، بالضروره می‌باید او را در پیوند با حق تعالی نگریسته باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۱۷).

اما ملاصدرا تا این اندازه به انگاره ربط بسنده نکرد و تبیین آن را با رویکردی عمیق‌تر پی گرفت. او بر این باور شد که اساساً وجودهای امکانی، نه تنها به‌لحاظ استقلالی از هستی ساقط هستند، بلکه به‌لحاظ تعلقی نیز از تحقق برخوردار نیستند. تنها تعبیر برانده آن‌ها این است که آنان شئون ذات الهی و تطورات هستی بی‌منتهای او شمرده می‌شوند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۰۵):

تمامی وجودهای امکانی و ائیات ارتباطی تعلقی، اعتبارات و شئون وجود واجب و پرتوها و سایه‌های آن نور قیومی‌اند که به حسب هویت، هیچ استقلالی از خود ندارند؛ زیرا تابعیت، ربط به غیر و نیازمندی، عین حقیقت آنان است [...] آن‌ها در ذات خود محض فقر و فاقه‌اند و هیچ حقیقتی جز تابعیت همان حقیقت واحد (حق تعالی) را ندارند. در نتیجه آن‌ها

شئون، فنون، حیثیات، اطوار و پرتوهای نور و تجلیات ذات او قلمداد می‌شوند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۴۷).

۴-۱-۲. براساس دیدگاه نهایی و عارفانه: ظهورات وجود یگانه

نگرش ژرف و کامل ملاصدرا به هستی را می‌باید در رویکرد عارفانه وی جستجو نمود. مبحث علیت بهترین قسمت از اسفار است که ملاصدرای عارف، از اطلاق اسم وجود بر ممکنات گذر و حذر می‌نماید و نام‌های لطیف‌تری چون شأن، نعت، و لمعه بر آن‌ها می‌نهد. او علیت را به تجلی بازمی‌گرداند و دوگانه علت و معلول را به یگانه وجود و تجلیات، تشانات، تطورات و تفننات آن تفسیر می‌نماید (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، صص ۲۹۹-۳۰۱). در چنین نگرشی، استفاده از واژه وجود رابط و تعلقی و یا وجودهایی که عین‌الربط هستند، برای غیر حق یقیناً و قویاً نادرست است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۳۰۵)، بلکه وجود رابط می‌باید به نمود یا ربط فروکش کند و صادر، مظهر قلمداد شود. به واقع، قیام ذاتی معلول به علت، معلول را به وصف و شأن علت تبدیل می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۴۹۶). بنابراین آنچه صدرای حکیم در نگرش میانی، آن را وجود رابط نامید، صدرای عارف آن را آینه و بازتاب وجود حق شناخت؛ زیرا افعال و آثار الهی، عین فقر و ربط به حق تعالی و به عبارتی عین ربط به منبع ظهور خود دانسته می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۹؛ ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۲۴۰). این سخن را می‌توان به گونه دیگری نیز تبیین نمود:

در نگرگاه عارفان، سراسر هستی نسبت به پروردگار معانی حرفی قلمداد می‌شود. هر آنچه غیر حق است، چون به اضافه اشراقیه پدیدار گشته، معنای حرفی است؛ از این رو تجلیات وجودی، خودنما نیستند، بلکه خدانما هستند و بود نیند، بل نمودند. آنان نه در هستی و نه در صفات هستی استقلال ندارند. آنچه آن‌ها دارند از حق تعالی است؛ به سوی اوست، برای اوست و به واسطه اوست. در مثل می‌توان گفت که تجلیات وجودی کلمه خدا محسوب می‌شوند و چون کلمه از آنچه در درون است حکایت می‌نماید، استقلال وجودی جای خود را به ربط می‌بخشد (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۸۵).





در باورداشت صدرایی، خداوند کل الوجود است؛ همچنانی که کل او وجود است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۱۰). این سخن بدین معناست که وجود حق تعالی صرف و بسیط است و بی تردید بسیط الحقیقه کل الاشياء یا همان حقیقت و اصل موجودات دانسته می‌شود؛ به گونه‌ای که تمامی کمالات آن‌ها را به گونه‌ای اتم و اشرف داراست. وجودی که حقیقت همه چیز است، پس با آنان همراهی وجودی دارد. به‌واقع، احاطه خداوند به تمامی مظاهر هستی موجب همراهی او با تمامی ظهورات می‌گردد. همچنین موجودات نیز به او قائم شده‌اند و به‌سبب او هستی یافته‌اند. پس هیچ ذره‌ای در جهان یافت نمی‌شود که محاط و ربط به حق تعالی نباشد و حق نیز وجودش چنان بر ایشان احاطه یافته که از خود آن‌ها به آن‌ها نزدیک‌تر است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۳۷۳). بنابراین می‌توانیم بگوییم که این حق تعالی است که در دو قوس نزولی و صعودی متجلی گشته و بر تجلیات خود احاطه‌ای از نوع احاطه عاکس بر عکس و صاحب سایه بر سایه خویش داشته است (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۹۱)؛ همچنانی که همو در وصف خویش فرموده است: *وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ؛* هر کجا که باشید او با شماست (حدید، ۴) و نیز: *هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛* او آغاز است و فرجام، پدیدار است و پنهان، و او به هر چیز آگاه است (حدید، ۳).

۵. یافته پژوهش (با محوریت عشق عاری از نیاز)

تنهایی وجودی از برایندهای دنیای مدرن و غلبه سکولاریسم و اومانیزم بر زندگی انسان عصر جدید است. به گفته اریک فروم، این مسئله بنیادی‌ترین دل‌واپسی بشر است که خاستگاه همه اضطراب‌هاست و مهم‌ترین وظیفه روان‌شناختی روان‌درمانگران نیز غلبه بر آن بوده است. بی‌تردید یکی از مهم‌ترین بسترهای پدیدایی دغدغه تنهایی وجودی، حذف خدا و جایگاه ارتباط انسان در زندگی با وجود متعالی او است. یالوم با آنکه، خود، اعتقاد چندانی به دین و معنویت ندارد، اما بر این باور است که رهایی از تنهایی وجودی برای بسیاری، به‌دست خداوند امکان‌پذیر است. این مسئله نشان می‌دهد که گویی یالوم به‌طرزی آگاهانه، به تأثیر وجود خدا در فرایند درمان اعتراف نموده

است. به باور نگارندگان، یالوم تا حد زیادی پذیرفته است که پرشدن ژرفای تنهایی وجودی، تنها با موجودی چون خداوند و عطف توجه به او امکان‌پذیر است. ملاصدرا قرن‌ها پیش به‌خوبی توانست بستر‌هایی از این دغدغه را از مسیر یادشده فراهم نماید. او به‌عنوان حکیمی معتقد و متشرع، موجودات را منفصل از خدا ندید و با طرح انگاره‌هایی چون اضافه اشراقی و معیت قیومی از سوی خدا، و عین‌الربطیت وجودی از سوی خلق، پیوندداستگی انسان با خدا را تبیین کرد.

همان‌گونه که گفته شد، یالوم در کارسازبودن دیدگاهش، به عشق‌عاری از نیاز باورمند است. پیشنهاد یالوم این بود که کاهش اندوه و اضطراب تنهایی با پیوندیافتگی با دیگری و عشق‌ورزی بدو امکان‌پذیر است. به سخنی دقیق‌تر، ما نیازی داریم که ناگزیر به‌سوی دیگران روی می‌آوریم؛ درعین‌حال می‌باید ارتباط خود را با دیگری به‌گونه‌ای برقرار کنیم که عاری از نیاز باشد. این جمله به‌لحاظ منطقی خودبرانداز است، مگر آنکه مصداق پیوند با دیگری خداوند باشد. هم‌اکنون قاعده عشق‌عاری از نیاز را در حکمت متعالیه پی می‌گیریم. برای این منظور، از یک قاعده فلسفی استفاده می‌کنیم: عشق ذاتی و جبلی موجودات به پروردگار.

در نظام حکمت صدرایی، عشق مقوله‌ایست که سبب پدیدایی موجودات و دوام وجود آن‌ها است؛ به‌گونه‌ای که اگر نمی‌بود، جهان هستی نیز شکل نمی‌گرفت (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۶۱). موجودات از جمله انسان، به‌گونه‌ای آفریده شده‌اند که ذاتاً به‌سوی کمال مطلق شوق دارند و برای دستیابی به آن در جوش و خروشند. در اندیشه صدرایی و با محوریت انگاره اصالت وجود، هر موجودی زنده، دارای ادراک و عاشق است. تا موجودی از دو ویژگی نخستین برخوردار نباشد، قطعاً نمی‌تواند عاشق و خواهان چیزی باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۲۷۰). پس همه موجودات در حد مرتبه وجودی خود، خواه بر مبنای تشکیک در وجود و خواه تشکیک در ظهور، عاشق حق تعالی هستند. به سخنی دیگر، خاستگاه تمامی تحرکات و توقفات در موجودات، عشق به ذات پروردگار است (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳). ساختار منطقی و استدلالی آنچه بیان شد از این قرار است:

۱. علت و معلول در حقیقت وجود واحدند و تفاوتشان تنها در کمال و نقص است.





۲. از آنجا که وجود، خیر محض و مطلوب است، هر موجودی خواستار و عاشق کمال ذات خویش است.

۳. هستی معلول می‌باید از سوی علت به کمال برسد؛ چراکه این ذات علت است که کمال و تمام معلول دانسته می‌شود.

نتیجه: هر معلولی (انسان) با عشق به علتش (ذات متعالی پروردگار) پابرجا گشته و سامان می‌یابد؛ تا آنجا که اگر چنین فرایند و ارتباطی نمی‌بود، نظام هستی دچار اختلال می‌شد.

نکته نهفته و قابل تأمل در این استدلال که هم ملاصدرا و هم حکیم سبزواری از آن پرده برداشته‌اند این است که مراد از عشق انسان (معلول) به حق تعالی، همان وجود عین الربطی او به پروردگار است و اینکه حق تعالی نیز بر انسان اضافه اشراقی دارد. به واسطه همین وجود عین الربطی و عشق ذاتی است که هویت انسان محفوظ و پابرجا می‌ماند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، صص ۱۵۸-۱۶۰). از گفتار ملاصدرا کاملاً به دست می‌آید که عشق و وجود همراه یکدیگرند؛ تا آنجا که اگر عشق نمی‌بود، زمین و آسمان، خشکی و دریا و آب و هوا هم نبود (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۳۸۶). در نتیجه، نظام هستی بر پیوندی عشق‌ورزانه میان عالی و دانی و علت و معلول استوار گردیده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۵۹).

شاه‌بیت دیدگاه ملاصدرا در قاعده عشق ذاتی موجودات به حق تعالی، دقیقاً بر پایه عشق‌عاری از نیاز استوار است. در نگاه وی، برپایی نظام آفرینش بر پایه عشق، به این نیست که موجودات نسبت به ذات و کمالات خود عشق بورزند و به نحوی عشق خودخواهانه و از روی نیاز را در خود جای دهند؛ چراکه با این وصف هیچ‌گاه نظام هستی شکل نمی‌گرفت. از آنجا که تمام هستی و کمالات و ویژگی‌های معلول از سوی حق تعالی است و معلول ذره‌ای از هستی و کمالات را از خود ندارد و نیز علت تمام و کمال معلول قلمداد می‌شود، در نتیجه عشق معلول به کمال ذات خود، در واقع عشق او به ذات حق تعالی است. از این سخن برمی‌آید: همان‌گونه که یک شیء نمی‌تواند ایجادگر

خویش باشد (قاعدۀ عقلی استحاله تقدم شیء بر خود)، قطعاً نمی‌تواند نگهدارنده خویش هم باشد؛ زیرا دوام و جاودانگی امری است که می‌باید از سوی علت افزیه شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۵۹). بنابراین عشق، هم پدیدآورنده است و هم نگهدارنده و اگر قرار است وجود معلول استمرار یابد، سوی عشق او می‌باید فقط به جانب علتش (حق تعالی) باشد.

در ادبیات روان‌درمانی وجودی، عشق عاری از نیاز دارای چند مشخصه است. با آگاهی از این ویژگی‌ها، می‌توان دانست که گفتار ملاصدرا پیرامون عشق ذاتی موجودات به خداوند، بهترین مصداق عشق به دور از نیاز دانسته می‌شود. اینک برای اثبات مدعای خود، سخنان اروین یالوم را از کتابش با عنوان روان‌درمانی اگریستانسیال ارائه می‌نماییم. او در شناسایی عشق عاری از نیاز، مؤلفه‌هایی از سه اندیشمند ارائه می‌کند که به ترتیب آن‌ها را نقل می‌کنیم:

۱. مارتین بوبر: او به دو نوع رابطه باورمند است: ۱. من - آن؛ ۲. من - تو. در مورد نخست، تمام هستی انسان وارد رابطه نمی‌شود، بلکه بخشی از او (عقل و احساس) به ارتباط نائل می‌آید. اما در ارتباط دوم، فرد با هستی بالفعلش در نظر گرفته می‌شود و به انگیزه ایجاد یک پیوند زنده دوسویه میان من و تو، رو به سوی تو می‌آورد. مصداق این رابطه از نظر بوبر، رابطه انسان - خدا است. به باور او، اصل پیوندداستگی در انسان ذاتی و فطری است و پیش از تولد وجود دارد، اما با به دنیا آمدن به فراموشی سپرده می‌شود. در این رابطه همه وجود انسان درگیر می‌شود و چیزی برای خود باقی نمی‌ماند. همچنین این رابطه از روی آزمندی، توقع، تلافی و حتی بی‌طرفانه نیست. در چنین رابطه‌ای می‌باید کاملاً به تو گوش فرا داد، گفتارها و رفتارهای قالبی از تو را کنار گذاشت و اجازه داد تا پاسخ تو به من شکل و قالب دهد. برای پیوند با تو به شیوه‌ای عاری از نیاز، فرد یا می‌باید من را نادیده بگیرد و یا من را تعالی بخشد. در چنین وضعیتی، فرایندی به نام همگویی رخ می‌دهد که در آن، من با تمام هستی خود به تو رو می‌آورد. هم‌گویی درست نقطه مقابل تک‌گویی است که از تو روی گردانده می‌شود و در اصطلاح، فرایند





انعکاس پدید می‌آید. در انعکاس، فرد نه تنها متوجه من است، بلکه هستی تو را هم به فراموشی می‌سپارد. باین حال نباید از نظر دور داشت که درک پیوند من - تو آسان نیست و برای رسیدن به آن می‌بایست تلاش کرد. نکته بسیار مهم در این انگاره این است که بدون پیوند من - تو، انسان قادر به زنده ماندن نیست (و البته زیستن در فضای تو به سوزاندن من در شعله تو می‌انجامد).

۲. آبراهام میلو: او به دو گونه عشق معتقد است: ۱. عشق کاستی مدار که خودخواهانه و از سر نیاز است؛ ۲. عشق هستی مدار که بدون اوصاف یادشده است. عشق هستی مدار یا عاری از خودخواهی، تملک‌گرا نیست و افزون بر این که به دور از نیاز است، فراورده ستایش است. این عشق تجربتی است پُربار، والا و ارزشمند. عشق هستی مدار برخلاف عشق کاستی مدار که قابل‌ارضا است، به هیچ روی ارضاشدنی نیست. این عشق با ارزش از اضطراب و کینه تهی است و یا دست کم کمترین میزان آن را داراست. عاشقان این عشق حسد نمی‌ورزند و تهدیدکننده نیستند. این افراذ نیازمندی کمتری (به هم‌نوع) دارند؛ با این حال نوع دوست، گشاده‌دست و پرورنده‌اند. عشق هستی مدار در معنایی ژرف، امکان خودباوری را فراهم می‌سازد و احساس سزاوار عشق بودن و عشق‌ورزیدن را پدید می‌آورد؛ عواملی که رشد پیوسته عاشق را شتاب می‌بخشند.

۳. اریک فروم: او عشق را یکی از نیروهای درون انسان و یک شیوه مقابله و پاسخی به مسئله هستی دانسته است. اصطلاحی که او برای عشق مدنظر به کار می‌برد، عشق رشد یافته (در برابر عشق کودکانه) است. او این عشق را یگانگی (با معشوق) به شرط حفظ تمامیت و فردیت دانسته است. عشق از نظر او یک فرایند فعال است، نه منفعل و در یک جمله، ورزیدنی است. عشق یک کار سازنده و مثبت است، نه هیجانی منفعل؛ یک بخشش است، نه ستاندن و یک ایستادن است، نه افتادن. بخشش برای عاشق قدرت، دارایی و وفور می‌آفریند و زنده بودن را برای او ارمغان می‌آورد. عشق رشد یافته توجه، پاسخگویی، احترام و درک را هم به همراه دارد. عاشق به زیستن توجهی فعال

دارد، پاسخگوی معشوق است، به یگانگی و منحصر به فرد بودن او احترام می‌گذارد، او را آن‌گونه که هست می‌بیند، نه آن‌چنانی که خود می‌خواهد. البته بدون شناخت ژرفمندانۀ معشوق نمی‌توان برایش احترام کامل قائل شد و این شناخت نیز تنها زمانی امکان‌پذیر است که عاشق از توجه به خود فراتر رود و معشوق را به شیوۀ خودش ببیند و به او گوش سپارد و با او همدلی نماید. به سخنی دیگر، عاشق می‌باید به قلمرو خصوصی معشوق گام نهد و با او آشنا گردد، در زندگی او زندگی کند و معانی و داشته‌های او را ادراک نماید (روشن است که گفتار فروم تا حد زیادی نزدیک به دیدگاه بوهر است). خلاصه آنکه عشق به دور از نیاز فروم، شیوۀ پیوند با جهان هستی است.

از گفتارهای یادشده به دست می‌آید که عشق عاری از نیاز از خودگذشتگی را به همراه دارد. فرد توجه و آگاهی به خود را کنار می‌گذارد و پیوند برقرار می‌کند؛ بدون این فکر که پیوندداشته‌گی چه سودی برای او دارد. در این پیوند، نیازهای مادی (تسکین جنسی، قدرت، پول و ...) جایگاهی ندارند. عاشق تنها با یک موجود ارتباط دارد و نفر سومی (خواه راستین و خواه پندار فام) در میان نیست. به سخنی دیگر، عاشق به تمام وجودش با معشوق در ارتباط است. عشق عاری از نیاز به معنای شناخت و تجربه دیگری تا حد امکان است و تنها با از خودگذشتن است که می‌توان به تجربه‌ای نسبتاً کامل نائل آمد. در این عشق می‌باید بدون ریا به معشوق گوش سپرد و عاشقانه خود را به او بخشید و نه از سر تسلیم. این عشق شیوۀ خاص بودن و حضور انسان در جهان است. عشق عاری از نیاز دوسویه است؛ تا آنجا که توجه عاشق به معشوق، موجب بیشتر زنده شدن و دوام عاشق می‌شود. این عشق اگرچه برای پاداش نیست، اما پاداش فراوان نیز به همراه دارد: فرد تغییر می‌کند، غنی می‌شود، توانمند می‌گردد و تنهایی وجودی‌اش زدوده (یا کاسته) می‌شود. این پاداش‌ها فراورده‌ی عشقی بی‌ریا و بی‌غل و غش است. به‌واقع پاداش‌ها در پی عشق می‌آیند، نه آنکه در پی آن بروند (Yalom, 1980, pp. 364-373).

با توجه به ویژگی‌های عشق مطرح در روان‌درمانی وجودی، اکنون روشن می‌شود که بسیاری از ویژگی‌های عشق عاری از نیاز با عشق ذاتی و وجودی حکمت متعالیه





هم‌خوانی دارد. تصویری که انگارهٔ من - تو از عشق و پیوند مدنظر ارائه نمود، به‌شدت با چیزی که در حکمت متعالیه آمده نزدیک است. انسان موجودی بینابینی است که پیش از آفرینش، ربط وجودی با حق تعالی داشته، اما پس از تولد آن را به فراموشی سپرده است. پس برای درک این پیوند بایسته است تا تلاش ذهنی و روحی صورت پذیرد. نکتهٔ بسیار جالب در دیدگاه بوبر این است که انسان بدون این پیوند نمی‌تواند زنده بماند. در حکمت متعالیه نیز اساس وجود انسان عین‌الربطی است، به‌گونه‌ای که حتی کمتر از آنی نمی‌توان او را مستقل در نظر گرفت. همچنین این عشقی موجود میان معلول و علت است که به نظام هستی شکل می‌بخشد، تا آنجا که بدون آن هستی ساقط می‌گردد. تفسیر مزلو از عشق نیز گویای نکات ارزشمندی است که در اندیشهٔ صدرایی مطرح است. عشق هستی‌مدار وی که به تمام هستی معشوق توجه دارد و بر وجود او بنا گردیده است، دقیقاً این عبارت ملاصدرا را بازگو می‌کند که علت تمام و کمال معلول قلمداد می‌شود، در نتیجه عشق معلول به کمال ذات خود، در واقع عشق او به ذات حق تعالی است، و یا این عبارت که تمامی موجودات به‌سوی عشق و خیر مطلق حق تعالی - در تکاپو هستند.

گفته شد که عشق موردنظر مزلو ارضاشدنی نیست و بسیاری از ویژگی‌های نیک اخلاقی را برای عاشق به ارمغان می‌آورد. مهم‌تر آنکه این عشق، امکان خودباوری را فراهم می‌آورد؛ مسئله‌ای که در قالب فلسفی و ادبیات حکمی به خودشناسی تبدیل می‌شود و نردبانی برای خداشناسی می‌گردد. اما فروم از عشق رشدیافته سخن به‌میان آورد و یگانگی عاشق با معشوق را مطرح کرد. در مقدمات استدلال صدرایی بر سریان عشق در هستی بیان کردیم که علت و معلول در حقیقت هستی متحدند و اختلافشان تنها در کمال و نقص است. به‌واقع وجود واحد بسیطی است که مراتب متعدد، وجودی یا ظهوری، دارد. علت با حقیقت خود در معلول حضور و ظهور دارد و کمالات او را به وجه اشرف و اتم دارا است. معلول نیز رقیقهٔ علت است و تجلی او به‌شمار می‌آید. پس میان آن‌ها نوعی یگانگی (عرفانی) برقرار است که البته (برخلاف نظر فروم) هیچ‌گونه فردیت و تمامیت استقلالی‌ای برای معلول قابل‌لحاظ نیست. در باورداشت صدرایی،

معلول فردیت خود را تماماً می‌بازد و تمامیتش تنها در گرو پیوند با پروردگار است. اگر عاشق همه چیز خود را به معشوق بیخشد و هستی او در دستان معشوق باشد، نه تنها چیزی را از دست نمی‌دهد، بلکه به گفته فروم، قدرت، دارایی (مادی و معنوی) و از همه مهم‌تر زنده ماندن و دوام وجودی‌اش نیز تضمین می‌شود. این مطلب دقیقاً همان چیزی است که ملاصدرا نیز بدان اشاره نموده است: عشق موجود میان انسان و خداوند سبب وجود و دوام وجود آدمی است و هرچه از کمالات وجودی برای انسان حاصل می‌شود، از همین جاده می‌گذرد.

سرانجام روشن شد که عشق عاری از نیاز به همراه خصیصه از خود گذشته است. در ادبیات صدرایی، معلول هیچ از خود ندارد و به واقع در ذات خود، از خود گذشته است. او هر آنچه به دست می‌آورد، نه از خود است و نه برای خود، بلکه در واقع از آن حق تعالی است. نکته جالب توجه این است که در نگرش صدرایی، شیوه هستی انسان و شکل‌گیری وجودش کاملاً بر مدار عشق است. گفتیم که عشق به همراه صفاتی چون علم و قدرت، مساوق وجود است و ربط وجودی انسان به خداوند و اضافه قیومی او بر آدمی، همان عشق ذاتی معلول به علت محسوب می‌شود. عین الربطیت انسان به خدا تعبیری دیگر از این عبارت است که می‌باید تماماً به معشوق گوش فرا داد و جان سپرد و توجه درون را به چیزی معطوف نکرد. همچنین عشق به دور از نیاز صدرایی اگرچه به قصد پاداش و کسب کمالات نیست، اما خود به گونه ذاتی و فطری کمال‌آفرین است.

با این اوصاف، دیگر جایی برای تنهایی وجودی در باورداشت صدرایی باقی نمی‌ماند. به عبارتی در روان‌درمانی هستی‌گرا، تنها عشق عاری از نیاز راه‌هایی از تنهایی وجودی است و از سویی تفسیر بوبری از این مسئله، اساس تنهایی وجودی را می‌زداید. همین مسئله کفایت می‌کند تا با محوریت برخی آموزه‌های حکمت متعالیه همچون عین الربطیت وجودی انسان به خداوند، عشق ذاتی و فطری او به حق تعالی و اضافه اشراقی و معیت قیومی خدا با انسان ثابت کنیم که هم سخن از تنهایی وجودی بی‌معنا است و هم بهترین رهیافت با بهترین مصداق عشق عاری از نیاز در اندیشه صدرایی متجلی گردیده است.



۶. تنهایی وجودی و رهیافت‌های آن

<p>رهایی از تنهایی وجودی در پیوندیافتگی است: یا با هم‌نوع یا خداوند. بیشتر انسان‌ها از مسیر خداوند بر این دغدغه فائق می‌آیند. بهترین وضعیت برای رهایی از تنهایی وجودی نیز «عشق عاری از نیاز» است.</p>	<p>تنهایی وجودی دغدغه‌ای جداناپذیر از وجود انسان است و می‌باید به گونه‌ای هضم شود.</p>	<p>اروین د. یالوم روان‌درمان‌گر اگرستانسیال</p>
<p>میان انسان و خداوند رابطه «من_ تو» برقرار است. در این رابطه تمام هستی انسان درگیر «تو» می‌شود. موقعیت انسان نیز در جهان موقعیتی بینابینی است. بر این اساس جایی برای تنهایی وجودی باقی نمی‌ماند.</p>	<p>خداوند از ازل همیشه همراه انسان بوده و هست، و او اخگری از ذات الهی محسوب می‌شود.</p>	<p>مارتین بویر فیلسوف متأله (نمونه‌ای از عشق عاری از نیاز و گذرگاه ما به رهیافت صدرایی)</p>
<p>سند هویتی وجود انسان عین الربطیت است. یک عشق ذاتی و فطری میان انسان و خداوند برقرار است که از روی خودخواهی و نیاز نیست، بلکه چون تمام و کمال معلول هستی حق است و حق خیر مطلق؛ پس انسان وجوداً در جاده‌ای در حرکت است که خداوند منتهای اوست. با ربط تمام و محض انسان به خدا و عشق ذاتی میان آنها، دیگر طرح تنهایی وجودی بی‌معنا است (اگر و تنها اگر درک مسئله و فهم رهیافت آن حاصل گردد).</p>	<p>در آغاز قوس صعود، به سبب چیرگی کثرات، می‌توان به فرض عقلی چنین گفت که انسان به «تنهایی وجودی» گرفتار است.</p>	<p>ملاصدرا عارف_ حکیم شیرازی</p>



نتیجه‌گیری

در این مقاله ثابت نمودیم که تنهایی وجودی واژه‌ای سهل و ممتنع است که فهم آن نیازمند زمان و توان بسیار است. این کلیدواژه که در عصر جدید و با رویکردی انسان‌محورانه شکل گرفت، یکی از دغدغه‌های بنیادین در روان‌درمانی وجودی شناخته می‌شود. همچنین روشن گردید که افرادی چون یالوم بر این باورند که تنهایی وجودی لازمه وجود آدمی است و گریزی از پذیرش آن در زندگی نیست. بر این اساس می‌باید تا حدی آن را هضم کرد و البته برای فروکاهش اندوه و اضطراب آن بایسته است با دیگران (هم‌نوع) ارتباط گرفت. یالوم در طرح رهیافت خود تأکید کرد که پیوندیافتگی با دیگران در بهترین شرایط، می‌باید با محوریت عشق عاری از نیاز صورت پذیرد. سپس رهیافت صدرایی به رهایی از تنهایی وجودی را با مسئلهٔ عین‌الربطیت وجودی معلول به علت در حکمت متعالیه پی گرفتیم و با طرح مستندات از منابع صدرایی با دو رویکرد حکیمانه و عارفانه آن را تبیین نمودیم. در ادامه، یافتهٔ پژوهش را که دستاورد مهم و نوآوری این نوشتار است، با محوریت قاعدهٔ روان‌درمان‌گرایانهٔ عشق عاری از نیاز و در کنار قاعدهٔ عین‌الربطیت معلول به علت ارائه داشتیم. بر این اساس، عشق ذاتی موجودات به حق تعالی را با استدلال صدرا در این‌باره روشن نمودیم و پس از آن به منظور اثبات این سخن که بهترین مصداق عشق عاری از نیاز (با رویکرد وطنی) می‌تواند از حکمت متعالیه استخراج شود، به ارائهٔ ویژگی‌هایی از آن پرداختیم.

با طرح ویژگی‌هایی از کتاب روان‌درمانی آگریستانسیال (سه نمونهٔ فراوطنی: مارتین بوبر، آبراهام مزلو، و اریک فروم که دیدگاه‌هایی نزدیک به هم داشتند) یافتیم که افزون بر وجود بسیاری از این ویژگی‌ها در منظومهٔ حکمی صدرایی، عشق عاری از نیاز به بهترین شکل ممکن از آن قابل استخراج است. با این حال نباید از نظر دور داشت که درک دغدغهٔ تنهایی وجودی به آسانی امکان‌پذیر نیست و رفع آن نیز بدون دقت نظر و تفتُّن به وجه عین‌الربطی و عشق ذاتی به حق تعالی صورت نخواهد پذیرفت.



فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۲). رحيق مختوم (تنظيم و تدوين: حميد پارسانيا، ج ۹). قم: اسراء.
۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۵). تنسيم (ج ۸). قم: اسراء.
۳. حسینی طهرانی، سید محمدحسین. (۱۴۱۹ق). توحيد علمي و عيني در مکاتیب حکمی و عرفانی. مشهد: علامه طباطبائی رحمته الله علیه.
۴. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۳۶۰). الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۳۶۶). تفسير القرآن الکریم (ج ۵). قم: بیدار.
۶. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۳۸۱). کسر اصنام الجاهلية (مقدمه و مصحح و تعليق: دکتر جهانگیری). تهران: بنیاد حکمت صدرا.
۷. ملاصدرا، صدرالدین محم شیرازی. (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة (ج ۱، ۲، ۶ و ۷). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۶۲). نهاية الحکمة. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۹. لاهیجی، محمد جعفر بن محمد صادق. (۱۳۸۶). شرح رسالة المشاعر. قم: بوستان کتاب.
۱۰. ویلاند برستون، جوآن. (۱۳۷۸). لذت و رنج تنهایی: تنهایی و انسان امروز (مترجم: حسین کیانی). تهران: عطایی

11. Yalom, Irvin. D. (1980). *Existential psychotherapy*. the United States of America: basic books.



References

*The Holy Qur'an.

1. Hosseini Tehrani, S. M. H. (1419 AH). *Scientific and objective monotheism in wisdom and mystic schools of thought*. Mashhad: Allameh Tabatabaei. [In Arabic]
2. Javadi Amoli, A. (1382 AP). *Rahiq Makhtoum*. (Parsania, H, Ed., Vol. 9). Qom: Israa. [In Persian]
3. Javadi Amoli, A. (1385 AP). *Tasnim*. (Vol. 8). Qom: Israa. [In Persian]
4. Lahiji, M. (1386 AP). *Sharh Risalah al-Masha'ir*. Qom: Bustan Kitab. [In Persian]
5. Mulla Sadra, S. M. Sh. (1360 AP). *Al-Shawahid al-Roboubiyah fi al-Manahij al-Sulukiyyah*. Tehran: Academic Publishing Center. [In Persian]
6. Mulla Sadra, S. M. Sh. (1366 AP). *Tafsir al-Qur'an al-Karim*. (Vol. 5). Qom: Bidar. [In Persian]
7. Mulla Sadra, S. M. Sh. (1381 AP). *Kasr Asnam al-Jahiliyyah*. (Jahangiri, Ed.). Tehran: Hekmat Sadra Foundation. [In Persian]
8. Mulla Sadra, S. M. Sh. (1981). *Al-Hikmah Al-Mutaaliyyah fi Al-Asfar al-Aqliyah al-Araba'ah* (Vols. 1, 2, 6, & 7). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi.
9. Tabatabaei, S. M. H. (1362 AP). *Nahayat al-Hikmah*. Qom: Publications of the Qom Seminary Association of Teachers. [In Persian]
10. Wiland Burston, J. (1378 AP). *The pleasure and pain of loneliness: loneliness and today's man*. (Kiani, H. Trans.). Tehran: Ataei. [In Persian]
11. Yalom, Irvin. D. (1980). *Existential psychotherapy*. The United States of America: basic books.



تبيين
معناشناختی و هستی‌شناختی

تبيين معناشناختی و هستی‌شناختی تنهایی وجودی و ارائهٔ رهیافت‌های آن...